

افسانه‌ها

اسرار و نوازی
براس منت‌سامه‌ای و محلی خانقا

به کوشش: اعظم‌السادات طایفه مرسل



سروشانه :	اعظم السادات طایفه مرسل
عنوان و نام پدیدآور :	افسانه دف آموزش دف نوازی بر اساس مقام های محلی و خانقاهی
مشخصات نشر :	تهران : نشر هستان، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری :	۱۵۲ ص. :+ یک لوح فشرده .
شابک :	۹۷۸-۹۶۴-۲۹۴۴-۳۴-۷
وضعیت فهرست نویسی :	فیا
موضوع :	دف نوازی--آموزش
رده بندی کنگره :	MT۷۲۵/د۷ط۲ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی :	۷۸۹/۶۷
شماره کتابشناسی ملی :	۴۲۵۵۶۵۳



نشر هستان تهران خیابان انقلاب خیابان فخررازی خیابان روانمهر شماره ۷۴ طبقه اول تلفن: ۶۶۴۸۱۱۵۲

افسانه دف آموزش دف نوازی بر اساس مقام های محلی و خانقاهی

به کوشش: اعظم السادات طایفه مرسل

نت نگاری:	اعظم السادات طایفه مرسل
ویرایش:	سید علی اصغر صیفا مرسل
صفحه آرایی:	مهران رشاد
طراح جلد:	امیر خسرو کاظم
عکس ها:	رضا امین درباری
خوشنویسی:	رحیم بهرامی
نوبت چاپ:	اول ناشر (دوازدهم) ۱۳۹۵
شمارگان:	۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه:	افرنک
صحافی :	روشنک
قیمت همراه با CD:	۲۰۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۹۴۴-۳۴-۷

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

مرکز پخش: فروشگاه درویش خان

تهران: خیابان بهارستان، روبروی پمپ بنزین، پلاک ۱۱۲

تلفن: ۷۷۵۳۴۰۲۲-۷۷۵۳۵۸۳۳

www.darvishkhan.net



وَالْمَغْرِبِ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (بقره - ۱۱۵)
 مشرق و مغرب دو ملک خداست پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی
 ورده‌اید خدا به همه جا و به هر چیز داناست.

رنجیر زلفش هر طرف دیوانه‌وارم می‌کشد
 ایستادگی می‌برد بی‌اختیارم می‌کشد
 «الهی قمشه‌ای»

ما را به بازی نیافریده‌اند. ما را آفریده‌اند که دوباره از خود متولد شویم. به این سویم تا از درخت نکته‌ی
 توحید بشنویم از رود تواضع و جوانمردی بیاموزیم و از آسمان بلند طبعی از شید نورپراکنی
 فراگیریم تا محرم سراپرده‌ی وصال شویم و به خلوتخانه‌ی توحید راه بیابیم.

گر تو خلوتخانه‌ی توحید را محرم شوی	تاج عالم گردی و فخر بنی آدم شوی
سایه‌ای شو تا اگر خورشید گردد آشکار	تو چو سایه محو خورشید آبی و محرم شوی

«عطارد»

توحید این است که دریابیم تمام ذرات عالم با رقصی موزون در ذکر و سماعند و خدای را عبادت
 می‌کنند. توحید این است که این رقص و سماع را ببینیم و بشنویم و خود نیز در آن شرکت کنیم و
 به دنبال وطن اصلی خود که آستان حضرت اوست باشیم. روزی ما را مواخذة خواهند کرد چرا این
 رقص و سماع را ندیدیم و نشنیدیم و در آن شرکت نکردیم. رقصیدن و سماع یعنی به فطرت پاک
 خویش وفادار ماندن و در پشت همه چیز خدای دیدن.

خون شد جگر من ز غصه خویش مرا
از بیم رهی که هست در پیش مرا
هرگز نرسد به نوش توحید دلم
تا کز دم نفس می‌زند تیش مرا
«خواجه عبدالله انصاری»

موسیقی پیامبری است از عالم دل تا ما را از عالم گل و رهاوند و برای لحظاتی به عالم بالا رساند.

موسیقی علمی ز اسرار خداست
زین سبب درمان درد بی‌دواست
«الهی قمشه‌ای»

اما صدای دست هر نوازنده‌ای نوازشگر روح تشنه‌ی عاشق نیست. بلکه نیاز و نیایش عاشق هنگامی که از زبان موسیقی به راز و نیاز می‌پردازد روح شنونده را به تلاطم می‌اندازد و به عالم سماع می‌کشاند. پس نوازنده‌ی حقیقی کسی است که روح شناس و روح نواز و دل شناس و دلنواز باشد نه سازنواز زیرا هنگامی که ساز عاشقی واقعی و نور طلب به گوش جان برسد اشکال و تصاویر نورانی به وی می‌رساند؛ بالعکس اگر از درونی سیاه و نفسی شیطانی آوازی برآید روح را دچار هراس و تصاویر ظلمانی می‌نماید.

ساقیا بده جامی ز آن شراب روحانی
تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی
«شیخ بهایی»

نوازنده واقعی با هر صدای سازش ستایش حق را به جام آورد و جز نام او و ذکر هو نوایی از سازش بر نمی‌آید.

ثرد از جان مرد موسیقی شناس
حق موسیقی خلقت را سپاس
«عطار»

و بی‌گمان خانم اعظم السادات مرسل یکی از نادره ثناگویان خوش ذوق آستان حضرت دوست هستند که نیازشان اوست و نظرشان بر وجه جمیل هوست. کسی که بزرگی را به زور به خود نیسته و فقط با جهد به این خیل نپیوسته بلکه مقرر جزء ثناگویان آستان حق آفریده شده و در سراسر این کتاب که در نهایت صداقت به اهل آن هدیه نموده به قول نظامی:

حرفی به غلط رها نکردی
یک نکته درو خطا نکردی

و بنابراین به تعبیر حافظ: آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد.

حمید افتخار - بهار ۸۱

فهرست نگاشته‌ها

۱۰		قولی و غزلی
۱۴		گفتار اول : در آمدی بر تاریخچه‌ی دف
۲۰		گفتار دوم : نگاهی گذرا بر چگونگی طبقه‌بندی سازها
۳۶		گفتار سوم : نقش دف در موسیقی عرفانی و سماع
۴۱		گفتار چهارم : ساختار دف
۴۴		گفتار پنجم : مبانی نظری ریتم
۵۵		گفتار ششم : ریتم در موسیقی قدیم ایران
		گفتار هفتم : توضیح در شیوه‌ی نت‌نویسی و علائم استفاده‌شده
۶۲		در این کتاب و طرز اجرای آنها
2		گفتار هشتم : تمرینات
4		فصل اول : دوره‌ی ابتدایی
41		فصل دوم : دوره‌ی متوسطه

قولی و غزلی

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد
«حافظ»

با طرد انسان از بهشت برین و هیبوطش به عرصه‌ی خاک و مه‌ی مریم از مبداء فیض رب العالمین،
لهیب هجران سراپرده‌ی وجودش را فراگرفته و سرشک حسرت گونه‌اش را فراتسته و روح آبستن
عشق او در تطاول پریشانی‌ها و سرگشتگی‌ها به دنبال مأمونی ظلمت‌کده‌ی عالم با ناله ساینده و او که
در جهان حقایق و مجردات، از این فیض برخوردار بوده که بی‌برده بر جمال حق گذارند در جهان
تکثر و کثرت با مشاهده‌ی هر جلوه‌ی زیبایی ناخودآگاه و بی‌اختیار تارهای خاطرش به نوایی محو
مرتعش شده، غم هجران و درد اشتیاق وجودش را آکنده می‌سازد.

کز نیستان تا مرا بریده‌اند از نفیریم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

در واقع تنها همزاد روح همانا «درد اشتیاق» است که همواره در امتداد سرگذشت بر هیاهوی
او در جلوه‌های گوناگونی عینیت یافته است.
هنر زیباترین تجلی و عالی‌ترین مرتبه شرح بر این درد است و یادآور روزگار وصل که در بین
شاخه‌های متعدد آن «موسیقی» شاهسوار این خیل زیبایی است.

چنان که گفته‌اند: «هر صنعتی که به دست مردم کرده شود هیولای او و اشکال او جسمانی باشد، الا موسیقی که موضوع او جواهر روحانی است».

«رسائل اخوان الصفا»

ذات موسیقی در عالم به گونه‌ای جلوه می‌کند که برخی متفکران و اندیشمندان که به فهم آن نایل آمده‌اند از دیر باز بدین باور رسیده‌اند که نظم موسیقایی بر کل کائنات سایه افکنده و بر آن سیطره دارد که تجلی جزیی آن به شکل تناسبات بین اصوات است که از طریق شنیدن درک می‌شود و در واقع پژواک و انعکاسی از همان آواهای لاهوتی است.

بانگ گردش‌های چرخ است این که خلق	می‌نوازدش به تنبور و به حلق
مومنان گویند کائنات بهشت	نغمه گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزاء عالم بوده‌ایم	در بهشت این لحن‌ها بشتوده‌ایم

از آن جهت که اصحاب معرفت و ارباب ذوق مفتون جلوه‌های محسوس زیبایی و حقیقتند و هر زیبایی در عالم را بر توی از جمال مطلق حق می‌دانند.

هنرمند در هر کشور شاهد خویش به نظاره‌ی طلعتی بی‌مثال از عالم وحدت رسیده و به فراخور مشهودات همیشه پهن و هزنه‌ای این انوار را به عالم ظلمانی کثرت می‌تاباند تا همگان بدانند که در ورای این وادی سود و سود حقیقتی عظیم در جنبش و خروش است و انسان فرا خوانده شده تا سمت حرکت خویش بدان سوی

ما ز دریایم به می‌روییم	ما ز دریایم و دریا می‌روییم
ما از آن جا از این جا هستیم	ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌روییم

ترانه‌ی جاودانه‌ی هستی را کائنات به خدا شسته‌اند. «یسبح لله ما فی السموات و الارض» که این ترانه همه تسبیح و حمد است و قلب‌های عاشقان و ارسته محل نزول این ترانه‌هاست که از پس این پرده به مشاهده‌ی جمال ولو برای لحظه‌ای کوتاه دست نه تا در طلعت آن راهی به ژرفنای عالم لاهوت بیابند.

تا نگریدی آشنا زین پرده رازی نشنوی گوش نامحرم به جای پیغام سروش

موسیقی نوای برخاسته از جان است که گاه سوز و گداز فراق و گاه امید و جوش و رزمه‌گر است و به لحنی بی‌واژه به ترنم مقامات معنوی در گوش جان پرداخته و روح را به آرامی از ظلمت ناسوت به بیکرانه‌ی ملکوت سوق می‌دهد و چرخ زنان به خلوت‌گه خورشید می‌رساند تا در آبگینه جان عکسی از جمال جانان رخ بنماید.

«جامی» در تقریر این معنا این گونه سروده:

بیا مطرب و باد در دم به نی	که از خرمن هستی ام باد وی
به دور افکنده کاه بیگانه را	گذارد پی مرغ جان دانه را

و مولانا موسیقی را قصه‌ی حسن احدیت می‌داند که مطرب آن را به تقریر می‌کشد:

مطرب جمع عاشقان برجه و کاهلی مکن قصه‌ی حسن او بگو پرده عاشقان بزن

و حافظ نیز همین معنا را به گونه‌ای دیگر به رشته‌ی نظم کشیده است:

مغنی از آن پرده نقشی بیار ببین تا چه گفت از درون پرده‌دار

و در جمع عظیم آلات طرب «دف» همنشین مجلس انس و نظاره‌گر عبور انسان از تبتل تا فنا به مقام تقدس و تنزیه رسید که گفته‌اند:

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

و مقرر گردید که با خروش خود لهیب جان سوز عشق در جان مشتاقان افکنده و ساغر آتش‌بار به دست مجلسیان عشق دهد و نغمه‌ی دیگر آلات طرب را پر سوز و گداز و لبریز رمز و راز گردانده و حتی بی‌حضور آن‌ها خود یکه و بی‌یاور به نغمه سرایی مهر خروش بر کشیده تا جایی که اگر در میانه‌ی این خروش تار و پود وجودش از هم بگسلد او را «شهید» نام نهند. اما آنچه موجب طبع این دفتر شد سال‌ها بی‌زبانی‌هایم بود و آرزوی فغان. که در این رهگذر روزنه‌ای برای این افکندن مکنونات خویش یافتم. پس از آشنایی‌ام با این ساز و پی بردن به بخش کوچکی از رمز و راز آن به یاد گفته حافظ:

احوال گنارون ایام داد بر باد در گوش گل فرو خوان تا زر نهان ندارد

از سر شوق بر آن شدم تا این اندک مایه را که گردش ایام در دستم نشاند به شکرانه تقدیم مشتاقان کنم.

..... و در جواب آن یار عزیز دف‌نوازی که به چنان کتاب معترض بودند و معتقد بودند که مطالب کلیدی و زیر بنایی را که اساتید خود سال‌ها پیش آموخته‌اند ریاضت‌ها کشیده و رنج‌ها برده‌اند نباید سهل‌الوصول در اختیار هنرجویان قرار داد که این سربلوت شدن عظمت این هنر و به عبارتی ارزان شدن بازار آن می‌گردد. تنها می‌توانم جملاتی دشوار از «خلیل جبران» را باز گویم. خلیل جبران در کتاب «پیامبر» در بخش «دهش و بخشش» این‌گونه می‌گوید: «آیا چیزی هست که باید از بخشش آن دریغ کرد؟ هر چه هست روزی به ناچار خود به خود بخشیده خواهد شد. پس چه بهتر اکنون که کسی را بدان نیازی هست آن را ببخشی تا فرصت بخشش در آن تو باشد و بر وارثان نماند.

چه بسیار که می‌گویند: «من می‌بخشم. اما آن کس را که سزاوار است». اما درختان باغ تو و گوسفندان چراگاهت چنین نمی‌گویند. آن‌ها می‌بخشند تا زنده باشند زیرا نگاه داشتن و دریغ کردن هلاک شدن است. بی‌گمان آن کس که خداوند موهبت عمر و ثروت شب و روز را به او عطا کرده است به هر چه تو بروی نثار کنی سزاوار است.»

و در آخرین جملات این گفتار جای آن دارد که اذعان کنم آموخته‌های خود از هنر دف‌نوازی را در محضر استاد ارجمندم آقای حمید افشار کسب نمودم و از ایشان به خاطر تمام زحماتی که برای آموختن هنر خویش به من متقبل شدند نهایت قدردانی و سپاسگزاری را در می‌نمایم و همواره خود را مدیون سخاوت طبع و بلند نظری ایشان می‌دانم.

..... و در نهایت این افسانه، آموخته‌ها و برداشت‌های هنر جویی از هنر دف‌نوازی است که شاگرد منشانه در انتظار هدایت صاحب‌نظران و اساتید گرامی است: گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن.

اعظم‌السادات طایفه مرسل